

مدت: 38 دقیقه

بسم الله الرحمن الرحيم درش شخص اعتباری پنجشنبه هفت اردیبهشت 1402

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله تعالى على سيدنا و نبينا ابى القاسم محمد و على آله الطيبين الطاهرين المعصومين لاسيما بقية الله فى الارضين ارواحنا فداء و عجل الله تعالى فرجه الشريف و اللعنة الدائمة على اعدائهم اجمعين.

بحث در این بود که اگر عمل یک شخص حقوقی مشروع نبود آیا در آن صورت نفس آن شخص حقوقی تحقق می‌تواند پیدا کند یا نه؟ که گفته شد این مربوط به این است که ببینیم ادله‌ای که به آن‌ها استناد می‌کنیم برای اثبات اعتراف شارع به شخص اعتباری چیست. ممکن است که به اختلاف مستندها پاسخ این مسأله متفاوت باشد. خب تا به حال دو نظریه را مورد بررسی قرار دادیم، سه نظریه را مورد بررسی قرار دادیم؛ نظریه‌ی اولی این بود که از باب اختلال نظام بخواهیم اثبات کنیم اعتراف شارع را، نظریه دوم این بود که از باب عدم ذهاب حق مسلم بخواهیم اثبات کنیم و نظر سوم مسأله‌ی ولایت فقیه بود. نظر چهارم این است که از راه بناء و ارتکاز عقلاء و امضاء شرع یا عدم ردع شارع. بنابراین مسلک که بگوییم مستند عبارت است از بناء عقلاء و ارتکاز عقلاء سه نظریه وجود دارد، نظریه‌ی اول این است که گفته بشود بر این اساس امضاء عقلاء و بناء عقلاء حتماً بر ترتیب آثار بر یک چنین شخص اعتباری‌ای وجود ندارد و چون وجود ندارد پس قهراً چنین سیره‌ای، چنین ارتکازی نیست تا بخواهد مورد امضای شرع واقع بشود. چرا ندارد؟ برای این‌که وقتی فرض این است که این شخص اعتباری عملش لامشروع است غیر مشروع است و عمل نادرستی است اصلاً عقلاء نمی‌آیند اعتبار کنند وجود چنین شخصی را. مثلاً اگر یک شرکتی درست شده برای ربایش آدم‌ها، خب این یک امر لامشروع است، آیا عقلاء می‌گویند این شرکت محقق است؟ شرکتی که برای ربایش انسان‌ها تشکیل شده باشد اصلاً یک چنین شرکتی درست نمی‌شود نه این‌که می‌آیند اعتبار می‌کنند این جور شرکت را. حالا فرقی نمی‌کند که ما در این مقام بگوییم این عمل لامشروع جزء آن شخص حقوقی اصلاً هست و یکی از مقوماتش است، تقوّم به این دارد یا بگوییم که عملش منحصر در این هست و فقط برای خاطر همین امر غیر مشروع تولید شده، اعتبار شده از مؤسّسین. بلکه این‌جا ممکن است که مطلب دیگری هم گفته بشود و آن

این است که ما تارةً می‌گوییم عقلاء اعتبار نمی‌کنند تارةً می‌گوییم اصلاً استحاله دارد اعتبار عقلاء. آن اول این است که نه استحاله ندارد ولی اعتبار نمی‌کنند، چون عقلائی نیست کار درستی نیست انجام نمی‌دهند. این بیان دیگر این است که نه در این موارد اصلاً چنین اعتباری از ناحیه‌ی عقلاء مستحیل است تحقق پیدا کند و این مطلب مبتنی است بر فرمایشی است که محقق اصفهانی رضوان‌الله علیه در حاشیه‌ی بر مکاسب شیخ اعظم افاده فرموده. که فرمایش ایشان این است که کاری که معتبرین در موارد اعتبارات و انشاءات انجام می‌دهند این است که می‌آیند اعتبار می‌کنند چیزی را که موضوع اعتبار عقلاء است، چیزی را ایجاد می‌کنند که او مورد اعتبار عقلائی قرار می‌گیرد و وقتی که می‌دانند عقلاء در این صورت اعتبار نمی‌کنند چگونه می‌شود داعی انشاء چیزی که آن‌ها باید اعتبار کنند در نفس منشی منقح بشود؟ کأنّ این علت غائی که از اجزاء علت است حاصل نمی‌شود. مثلاً از باب مثال و در باب بیع می‌گوییم وقتی بایع می‌گوید بعثک مثلاً هذا المتاع بفلان ثمن بایع الان نقل و انتقال را درست نمی‌کند، اعتبار نقل این متاع به مشتری در مقابل آن ثمن انجام نمی‌دهد آن انتقال نهایی را، یک کاری می‌کند که موضوع واقع بشود برای این که عقلاء بیایند اعتبار کنند این نقل و انتقال را. حالا اگر می‌دانند اگر به این سبک بیاید مثلاً بیع انجام بدهد عقلاء این کار را نمی‌کنند. خب چگونه داعی در نفس او ایجاد می‌شود؟ مثلاً می‌داند که عقلاء منفعت را نمی‌آیند بفروشند، عین را می‌فروشند، بگوییم منفعت این خانه را فروختم اصلاً عقلاء می‌گویند فروختن این جا معنا ندارد؛ پس چطور می‌تواند داعی در نفس این بایع ایجاد بشود بگوید بعثک منافع هذا الدار، منافع هذا الدار، هذه الدار، چطور می‌تواند؟ او می‌خواهد این کار را بکند تا موضوع برای اعتبار عقلائی درست بشود، می‌داند عقلاء چنین نمی‌کنند، چه جور داعی در نفسش ایجاد بشود؟ فلذاست طبق مسلک محقق اصفهانی باید گفت در این موارد اصلاً تحقق این اعتبار از ناحیه‌ی عقلاء مستحیل است نه نمی‌کنند فقط بلکه مستحیل است. منتها مطلبی که هست این جا این که می‌فرمایند این که این مبنا از آقای اصفهانی قدس سره پذیرفته نیست بلکه وقتی بایعی می‌آید چیزی را می‌فروشد خود او اعتبار انتقال می‌کند نه اعتبار انتقال مال عقلاء است او یک کار دیگر می‌کند عقلاء می‌آیند اعتبار می‌کنند نه، او اعتبار انتقال می‌کند عقلاء به این اعتبار او ارزش قائل هستند و او را نافذ می‌دانند. بنابراین آن است که می‌آید انشاء می‌کند این مسأله را و این فرمایش مرحوم اصفهانی قدس سره تمام

نیست. بنابراین همان مطلب اول را باید گفت اگر که مورد امضاء عقلاء واقع نمی‌شود نه این که مستحیل است. «و أما إذا كان دليل المشروع هو سيرة و ارتكاز العقلاء، فهناك عدة أنظار مختلفة مطروحة» که گفتیم سه نظر هست. «النظر الأول: لا يمضى العقلاء هذا النوع من الأشخاص مع التنبه إلى أن هؤلاء الأشخاص أنشؤوا لأغراض لا مشروعة» عقلاء این نوع از اشخاص را که عمل‌شان غیر مشروع است این را امضاء نمی‌کنند با آگاهی داشتن و توجه داشتن به این که این اشخاص انشاء شدند اصلاً و ایجاد شدند اصلاً برای اغراضی که مشروع نیستند. «مع أن أهليتهم و شأنهم محصور بالأعمال اللامشروعة» با این که اهلیت این اشخاص و شأن این اشخاص منحصر است به اعمالی که مشروع نیست، وقتی اهلیت و شأنیت آن‌ها این جور است یا «أو أن هذه الأعمال جزء من أهليتهم» یا این که این اعمال بخشی از اهلیت‌شان است، این فرق این با قبلی این است که اهلیت‌شان فقط همین است یا این که نه ممزوج است، از یک چیزهای حق و یک چیزهای باطل؟ در این صورتی که اصلاً تمام اهلیت و شأنیت باطل و لامشروع باشد یا نه این لامشروع‌ها جزئی از اهلیت‌شان بخواهد حساب بشود عقلاء اصلاً امضاء نمی‌کنند این را. «و معنى هذا أن الأهلية لفعل الأعمال اللامشروعة جزء من وجود هذه الأشخاص فى الحقيقة» معنای این که اهلیت انجام دادن اعمال نامشروع، معنای این نوع این است که «هذا» مشارالیه این نوع است. این نوع از اشخاص و معنای این نوع از اشخاص این است که اهلیت برای فعل اعمال لامشروع این جزئی از وجود این اشخاص هست درحقیقت، جزئی از این است. حالا یا جزء کاملش است اگر به صورت اول باشد یا جزئی است که در کنار او یک جزء دیگری هم ضمیمه می‌شود. بنابراین چون این جورى هست «فلا يمكن إمضاء الأشخاص مع وجود هذه الأهلية و الشأنية فيهم، و لم ينشئ المؤسسون هؤلاء الأشخاص من دون تلك الأهلية» و مؤسسون این نوع از شخص اعتباری و این اشخاص اعتباری این چنینی را این‌ها را تأسیس نکردند و انشاء نکردند بدون آن اهلیت‌های لامشروع؛ بنابراین وقتی که هدف و اصلاً جزء ماهیت آن این نوع از شخص اعتباری یک امر نامشروع این چنینی است، اصلاً آمدند یک شرکتی درست کردند برای این که انسان‌ربایی کنند ببرند یک‌جایی آن‌ها را به عنوان برده بفروشند یا معاذالله شرکتی درست کردند که دختران را معاذالله معاذالله بربایند بروند یک کشورهای دیگر آن‌ها را وادار به فحشا و امثال ذلک کنند. اصلاً وقتی که این جورى هست عقلاء چون جزء ماهیت این قرار

دادند، جزء اهلیتشان قرار دادند عقلاء این را نمی‌پذیرند و امضاء نمی‌کنند. اگر یک‌جا شما ببینید که عقلاء آمدند یک چیزی که ظاهرش این بوده قبول کردند باید در آن‌جا گفت که این‌ها تغییر ماهیت در آن قائل شدند، یعنی چی؟ یعنی آمدند تأسیس کردند درحقیقت نه امضاء کردند. امضاء یعنی همانی که آن‌ها می‌گفتند؛ حالا مثلاً یک عده‌ی خبیث آمدند یک شرکتی درست کردند ساختمان‌ها دارد، فلان دارد، بیسار دارد برای انسان‌ربایی. حالا عقلاء اگر آمدند قبول کردند می‌گویند بله ما این سازمان را، ما این شرکت را قبول می‌کنیم اما از این به بعد باید کارهای فلان انجام بدهد. خب این دیگر تأسیس می‌شود. و درحقیقت امضای آن شرکت قبلی نیست این تأسیس می‌شود. «و لو اعتبر العقلاء هؤلاء الأشخاص فلن يكون من جنس الاعتبار الإمضائي» امضاء یعنی این‌که همان‌که هست بپذیرند. «بل من جنس الاعتبار التأسيسي.» خب «و يمكن القول في الموارد التي لا يمضى فيها العقلاء هذا النوع من الأشخاص» و ممکن است این سخن در موردی که امضاء نمی‌کنند در آن مورد در آن موارد عقلاء این نوع از اشخاص را «يمكن القول» به چی؟ به این‌که «يستحيل إنشاء و تأسيس أشخاص من هذا النوع من قبل إنسان متفطن لهذا الأمر» اصلاً مستحيل است، تأسیس اشخاصی از این نوع از قبل انسانی که توجه دارد و متفطن به این امر است. «و ذلك على أساس مبنى المحقق الأصفهانی رحمه الله حيث يقول: تتقوم الأمور الاعتبارية على اعتبار العرف أو الشرع كالملكية» می‌گوید ایشان فرموده بحسب آنچه به ایشان نسبت داده شده که امور اعتباریه متقوم است بر این‌که عرف یا شرع بیاید آن را اعتبار بکند، مثل ملکیت که عرض کردم، بایع وقتی که این متاع را می‌فروشد عرف است که می‌آید اعتبار ملکیت می‌کند یا شارع است که می‌آید اعتبار ملکیت می‌کند نه بایع. «و مع العلم بأن العقلاء أو الشرع ليس لديهم اعتبار هنا» و با علم به این‌که عقلاء یا شرع پیش آن‌ها اعتباری در این‌جا وجود ندارد «فلا يمكن لأحد أن يوجد ذلك الأمر.» این‌جا ممکن نیست برای کسی که تفتن دارد و توجه به این مطلب دارد این‌که آن امر را ایجاد کند. چون او را دارد ایجاد می‌کند به غرض این‌که عقلاء یا عرف اعتبار کنند. وقتی می‌داند اعتبار نمی‌کنند پس برای چی می‌آید، بله مگر هزل بخواهد بگوید اما اراده‌ی جدیه در او منقذ نمی‌شود. «و هنا أيضاً بما أن وجود الشخص الاعتباري وجود اعتباري» حالا در بحث ما نیز و به عنوان این‌که این در ملکیت بود، حالا در بحث ما هم نیز «بما أن وجود الشخص الاعتباري وجود اعتباري» این یک

وجود اعتباری است و وجود اعتباری از ناحیه‌ی عرف و شرع حاصل می‌شود «فلا يمكن لأحد أن يوجد الشخص الاعتباری من دون اعتبار الشرع أو العقلاء» پس بنابراین دیگر مطلب خیلی غلیظ‌تر می‌شود نه فقط نمی‌کنند اصلاً نمی‌توانند بکنند، ممکن نیست بکنند امضاء بکنند، این جور می‌شود. «و لكن مبنى الأصفهانی غیر تام، فالمنشئ عند ما يوجد الأمر الاعتباری فهو يعتبر وجوده فی نظره» نه این جور نیست که آن اعتبار نمی‌کند آن شخص اعتباری را، عقلاء هستند که می‌آیند اعتبار می‌کنند، عرف هستند که می‌آیند اعتبار می‌کنند، شرع است که می‌آید اعتبار می‌کند، او فقط یک تمهیدی می‌کند، یک مقدمه‌سازی می‌کند، نه، خودش واقعاً اعتبار می‌کند وجود آن شخص اعتباری را، منتها شارع یا عرف بر آن اعتبار ارزش قائل هستند، دیگر نمی‌آیند خودشان اعتبار کنند، اعتبار او را برایش ارزش قائل هستند. مثل همین اسکناس‌ها این پول‌ها، مردم که نمی‌آیند اعتبار کنند، کی اعتبار می‌کند؟ مثلاً بانک مرکزی اعتبار می‌کند مردم برای این اعتبار ارزش قائل هستند فلذا او را ثمن معاملات خودشان قرار می‌دهند. این جا هم همین جور است. «لكن مبنى الأصفهانی قدس سره غیر تام، فالمنشئ عند ما يوجد الأمر الاعتباری فهو» پس آن منشئ «يعتبر وجوده فی نظره» در نظر خودش اعتبار وجود او را می‌کند «ثم بالتبع إما أن يمضى العقلاء و الشرع ذلك الاعتبار و إما لا» آن وقت بعد بتبع آن کاری که او کرده و اعتباری که او انجام داده، حالا یا عقلاء و شرع امضاء می‌کنند او را یا امضاء نمی‌کنند. یعنی برای او امضاء می‌کنند یعنی آن را نافذ قرار می‌دهند. ولی بالاخره او اعتبار کرده، اعتبار او را نافذ قرار می‌دهند. «كما فی محل بحثنا» مثل در محل بحث ما که همین جور است که عقلاء آن مؤسسين اعتبار می‌کنند حالا یا شارع یا عرف می‌آید اعتبار می‌کند یا نمی‌کند «و كيف ما كان؛ فمشروعية العمل بناءً على النظر الأول ضرورة لإمضاء الشخص الاعتباری» حالا این حرف آقای اصفهانی درست باشد یا درست نباشد مشروعیت عمل بنا بر نظر اول که الان گفتیم که عقلاء امضاء نمی‌کنند، این ضروری است برای امضاء شخص اعتباری. حالا قائل به نظر مرحوم اصفهانی بشویم که روشن است خیلی روشن است که ضروری است، قائل به نظر ایشان هم نشویم باز روشن است که عقلاء اگر ببینند این عمل لامشروع اصلاً جزء ماهیت او هست یا ماهیت او هست نمی‌آیند اعتبار بکنند آن را. و یعنی تنفیذ نمی‌کنند امضاء نمی‌کنند ولو این که آن جنایتکاران و آن خبیثان آمدند چنین چیزی را اعتبار کردند اما این‌ها اعتبار نمی‌کنند. پس بنابراین روی نظر

اول باید بگوییم که مشروعیت عمل ضروری است برای امضاء عقلاء و جایی که امضاء عقلاء را نداشته باشد، جایی که عمل مشروع نباشد اصلاً ممضای عقلائى نیست و قهراً وقتی ممضای عقلائى نبود سالبه بانتفاع موضوع می‌شود پس امضاء شرع را ندارد پس بنابراین آن شخص اعتبار معتبر شرعی نمی‌شود. این نظر اول.

«النظر الثانی: التمییز بین وجود الشخص الاعتباری و بین أهلیته و فعله، فیتم قبول نفس الشخص الاعتباری و إن لم ینفذوا تصرفاته» نظریه‌ی دوم این است که در عقلاء تفکیک می‌کنند و جداسازی می‌کنند، تمییز می‌کنند بین اصل شخص اعتباری و صلاحیت‌های عملی و تصرفاتش. همین جایی که شما می‌گویید که مثلاً همین جایی که شما می‌گویید که عمل غیر مشروع دارند در همین جا می‌گویند این تصرفاتشان غلط است باطل است، این ربایش انسان‌ها باطل است، این که این‌ها را می‌گیرند می‌برند باطل است، اما این شرکت خود شرکت درست است محقق شده، کارشان غلط است و شاهدش هم این است که مثلاً می‌گویند همین داعش که الان درست شده خب این‌ها دستگاه‌هایی دارند خانه‌هایی دارند چیزهایی دارند خب این‌ها را مصادره می‌کنند به عنوان چی؟ به عنوان جریمه و مجازات داعش؛ اگر مال آن‌ها نیست چه جور به عنوان جریمه و مجازات آن‌ها؟ «النظر الثانی: التمییز بین وجود الشخص الاعتباری و بین» اهلیت و کارش، آن اهلیت هم مقصود اهلیت برای اعمالش است «فیتم قبول نفس الشخص الاعتباری» قبول شخص نفس اعتباری سرانجام می‌پذیرد تحقق پیدا می‌کند «و إن لم ینفذوا تصرفاته» اگر چه تصرفات لامشروع او را تنفیذ نمی‌کنند «و لهذا ترى الجماعات الإرهابية التي ظهرت ك داعش عند أصحاب هذا النظر مالكة للأموال التي ملكتها بمعاملة مشروعة» فلذا می‌بینید شما جماعات ارهابی که تروریستی هستند و ارهابی‌ها یعنی تروریستی‌ها، که ظاهر شدند مثل داعش خب این‌ها این جماعات نزد اصحاب این نظر ثانی این‌ها مالک اموالی که مالک آن‌ها شدند به واسطه‌ی یک معامله‌ی مشروعی می‌گویند می‌شوند، خب اگر اصلاً این شرکت درست نبود چطور مالک شده؟ «و من هذا الجانب تتم مصادرة أموالها بدلاً عن الخسارة التي تسببت فيها» از همین جانب و زاویه و نظر هست که سرانجام می‌پذیرد و تحقق پیدا می‌کند و امکان پیدا می‌کند مصادره‌ی اموال این جماعات بدلاً از خسارتی که تسببت این جماعت در آن خسارت‌ها. حالا مثلاً این‌ها آمدند به یک کسی خسارت زدند، از همین اموال این‌ها برمی‌دارند می‌دهند به آن‌ها برای جبران خسارت، خب اگر مال این‌ها نیست چه جور، پس

معلوم می‌شود که این عقلاء این‌ها اصل این شخص اعتباری و این‌که این شخص اعتباری مالک این اموال است را قبول دارند منتها می‌گویند ارباب‌شان غلط است، کارهای تروریستی‌شان باطل است غلط است، این هم نظر دوم.

«النظر الثالث و هو أن نضع فرقاً بين العمل اللامشروع الذي تكون لا مشروعيته من الأمور التي اتفق العقلاء عليها كعمل عصابات تهريب المخدرات و عمليات الخطف، و هو أمر لا يمضي العقلاء أصل وجوده و بين الأعمال التي يختلف فيها العقلاء» نظریه‌ی سوم این است که توی عقلاء این‌جوری است که یک‌وقت یک شخص اعتباری درست شده برای یک امر غیر مشروعی که همه قبول دارند غیر مشروع بودنش را، همه‌ی عقلاء، مثل مثال‌هایی که من می‌زدم که چی هست؟ برای ربایش آدم‌هاست، برای این‌که مثلاً دختران مردم را ببرند برای کارهای فحشا به کشورهای دیگر، این‌ها. اما یک کارهایی هست که عقلاء نه، مختلف هستند بعضی‌ها می‌گویند این کار درستی است. مثلاً یا بیشتر عقلاء می‌گویند درست است حالا شرع می‌گوید درست نیست یا یک عده عقلاء فقط می‌گویند درست نیست ولی آن‌ها می‌گویند درست است. مثل این‌که مثلاً این‌ها یک بانک قرض ربوی درست می‌کنند، قرض ربوی که عقلاء این‌جور نیست که بگویند، خب ما می‌گوییم این لامشروع است اما همه‌ی عقلاء که نمی‌گویند لامشروع است. یا یک مثلاً یک شرکتی درست کردند یک آزمایش‌هایی روی انسان‌ها می‌کنند برای بعضی از داروها و فلان که بله حالا این آزمایش هم که می‌کنند روی آن انسان‌ها ممکن است تا آن انسان‌ها بسیاری‌شان و تا بعضی از نسل‌های‌شان رفتاری‌هایی برای‌شان پیدا بشود. ولی ممکن است بعضی عقلاء بگویند این اشکالی ندارد این تراحم هست و این برای این است که بشر ما این دارو را کشف کنیم، این برای آینده میلیاردها انسان بعداً از این استفاده ممکن است بکنند، حالا ممکن است یک میلیون آدم هم این‌جا تلف بشوند یا مشکل پیدا بکنند اما میلیاردها انسان نجات پیدا می‌کنند، می‌گویند آقا اشکال ندارد. بیاییم بگوییم بین این‌ها تفاوت است، آن‌جایی که همگان قبول دارند باطل است آن‌جا مشروعیت اصل شخص اعتباری ثابت نمی‌شود چرا؟ برای این‌که قهراً نمی‌آیند اعتبار کنند، وقتی اعتبار نکردند خب موضوع ندارد که بگوییم آن‌ها اعتبار کردند شارع ردع نکرده و امضا کرده. اما آن مواردی که نه این چنینی نیست آن‌جا موضوع پیدا می‌کند که بگوییم اگر شارع ردع نکرده باشد بگوییم

اشکال ندارد. «النظر الثالث و هو أن نضع» قرار بدهیم فرق بین عمل لامشروعی که لامشروعیت آن از اموری است که اتفاق عقلاء بر آن لامشروعیت است «كعمل عصابات تهريب المخدرات» مثل انجام قاچاق نمودن مواد مخدر «و عملیات الخطف» خطف یعنی اموری که ناگوار است و همه قبول دارند که اینها درست نیست مثل همان ربایش انسان مثلاً «و هو أمر لا يمضى العقلاء أصل وجوده» اینها چیزهایی است که عقلاء اصل وجود چنین شرکتی را برای این امور اصلاً قبول نمی‌کنند امضاء نمی‌کنند «و بین الأعمال التي يختلف فيها العقلاء فيدعم بعضهم تلك الأعمال» پس بعضی از عقلاء دعم می‌کند، دعم یعنی پشتیبانی می‌کنند و کمک می‌کنند آن اعمال را، پشتیبانی می‌کنند، طرفداری می‌کنند. مثل اختلاف نظر در ارهابیت بعضی جماعات که خب بعضی‌ها می‌گویند این کارهای ارهابی درست است، مثلاً فرض کنید مثلاً حالا در فلسطین درست؟ خب بعضی از عقلاء می‌گویند نه اینها چاره‌ی دیگر ندارند دیگر، چکار کنند؟ کارهای تروریستی و ارهابی درست است در آنجا؛ یک عده از عقلاء هم می‌گویند این درست نیست. حالا یک جماعتی درست شده تحت این، این‌جا بگوییم که عقلاء، چون این‌جا اختلافی است عقلاء امضاء می‌کنند می‌گویند ولی ما قبول نداریم اما اصل این امر اعتباری محقق شده، اما آن‌جا که همه می‌گویند نه، می‌گویند نه اصلاً این امر اعتباری محقق نشده. «و فی هذه الحالة يمضى» یا «يمضى» در این حالتی که اختلاف نظر هست امضاء می‌شود اصل وجود آن اشخاص اعتباری و آن جماعات، اصل وجودشان امضاء می‌شود «و يقع الخلاف في إضاء تصرفاتهم» اما اختلاف در امضاء تصرفات است، یعنی می‌گویند این شخصیت حقوقی درست شده اما آن‌ها می‌گویند این کارهای‌شان باطل است آن گروه می‌گویند این کارهای‌شان حق است. یعنی همین گروه ارهابی‌ای که مثلاً در فلسطین تشکیل شده می‌گویند این جماعت الان چی هست؟ این بله این شخصیت اعتباری وجود پیدا کرده، اموالی دارد، چیزی دارد مال این‌ها، مال این جمعیت است یعنی مال این عنوان؛ اما قبول نداریم، یک عده می‌گویند، اما کارشان را قبول نداریم، کارشان را قبول نداریم که ارهاب‌شان باشد آن ترور کردن‌های‌شان باشد، می‌گویند آن‌ها را قبول نداریم ولی این‌که این جمعیت درست شده و اموال مال آن است را قبول داریم. خب «و يقع الخلاف» پس اصلش را امضا می‌کنند ولی خلاف واقع می‌شود بین عقلاء در



امضاء تصرفاتشان که یک عده می‌گویند این تصرفات و مثلاً این ترورها درست است یک عده می‌گویند این تصرفها و ترورها درست نیست. این هم شد محاسبه‌ی مسأله علی مبنای چهارم و مستند چهارم.

اما مستند پنجم «اما اذا كان دليل الاعتراف بالشخص الاعتباري عمومات ادلة المعاملات» به «احل الله البيع» تمسک کنیم به «تجارة عن تراض» تمسک کنیم به «اوفوا بالعقود» تمسک کنیم. «فيمكن من خلال التمسك بها» به آن عمومات و اینها «اثبات امضاء الشخص الاعتباري في محل البحث» این می‌گوییم ممکن است چرا؟ مثلاً می‌گوییم حالا این شخص اعتباری‌ای که تأسیس شده برای یک امر لامشروعی، اما اینها می‌روند یک معاملاتی انجام می‌دهند مثلاً حالا می‌روند نان می‌خرند، گوشت می‌خرند، می‌روند توی یک رستورانی غذا می‌خورند پول می‌دهند، اینها یا یک جایی برای خوابیدنشان اجاره می‌کنند، تخت و پتو و نمی‌دانم فلان و اینها برای خوابیدنشان اجاره می‌کنند به عنوان شرکت اجاره می‌کنند نه مال شخصی، آیا «احل الله البيع» اینها را می‌گیرد یا نمی‌گیرد؟ خب اگر اینها را می‌گیرد چون بیع که هست خب اینها را که گرفت پس به دلالت التزام و لوازم امارات بگوییم حجت است پس معلوم می‌شود این شخص اعتباری را شارع قبول کرده که وجود دارد، منتها آن عملش را قبول ندارد، آن کار خلافش را قبول ندارد ولی می‌گوید این شخص اعتباری درست شده. بنابراین اگر دلیل ما این ادله باشد ممکن است در این موارد بگوییم شخص اعتباری محقق شده مگر بنابر مبنای حضرت امام قدس سره «الا على المبنى الذي يرى أن تلك العمومات ناظرة الى المعاملات العقلانية المؤيدة عندهم و لا تتضمن عمومية اكثر من ذلك» که باید حالا این عبارت را یک خرده چیز دارد این جور می‌ماند که بگوییم که آقا این ادله‌ی معاملات معاملاتی را می‌گیرد که عقلانی باشد و باز لوازمی را از این و مثبتاتی را از این ادله می‌توانیم اثبات کنیم که عقلانی باشد. بنابراین اشخاص اعتباری‌ای که اصلاً عقلاء قبول ندارند و می‌گویند اینها به وجود نمی‌آید آنها مشمول استفاده از عمومات نمی‌شوند. چون عمومات ناظر است چه به مدلول مطابقی‌اش چه به مدلول التزامی و مثبتاتش به آن که پیش عقلاء درست است و اکثر از این را دیگر دلالت نمی‌کند. «الا على المبنى الذي يرى أن تلك العمومات ناظرة» چه به مدلول مطابقی‌اش چه به مدلول التزامی‌اش و چه به مثبتاتش به معاملات عقلانی‌ای که آن معاملات مؤید است نزد عقلاء و این عمومات و اطلاقات متضمن یک عموم و گستردگی اکثر از این نیست که هم آنهایی که

عقلائی است هم آن‌هایی که عقلائی نیست بخواهد بگیرد، نه فقط آن‌هایی که عقلائی است «و علیه طرح نفس الانظار الثلاثة المارة آنفا فی هذا المقام» خب اگر این را گفتیم که دایره‌ی شمول اطلاقات عمومات ادله هم آنی که عقلائی است می‌شود، آن وقت آن انظار ثلاثه این‌جا می‌آید، انظار ثلاثه‌ای که گفتیم در نظر اولی هست. اگر کسی قائل به آن نظر اول شد ممکن است بگوید دایره پس اصلاً نمی‌گیرد، اگر قائل به نظر ثانی شد بگوید توی عقلاء این‌جوری است پس بنابراین طبق این تفسیر می‌شود، اگر نظر سوم را قائل شد طبق این تفسیر می‌شود. روشن شد که چی می‌خواهم عرض بکنم. می‌خواهد بگوید که وقتی می‌گوید عمومات و اطلاقات ناظر به آنی است که عند العقلاء است، حالا عند العقلاء چه‌جوری است؟ اگر شما می‌گویید عندالعقلاء آن اولی است پس اصلاً نمی‌گیرد این‌جا‌هایی که لامشروع است اصلاً نمی‌گیرد چون می‌گوییم عقلاء اصلاً این‌جاها را قبول ندارند. اگر دومی را بگوییم بگوییم نه تفکیک قائل هستند عقلاء، خب این می‌شود نظریه‌ی دوم، پس آن مواردی که عقلاء قبول دارند را می‌گیرد این عمومات و اطلاقات. اگر سومی را بگوییم و فرق بین آن‌که همه‌ی عقلاء قبول دارند یا نه اختلاف است بین‌شان، باز آن مواردی که عقلاء قبول دارند مقید به آن می‌شود این مسائل. خب پس بنابراین این هم بحثی است که راجع به شرط ثانی است. الشرط الثالث که ان شاء الله جلسه‌ی دیگر.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين

پایان